



اندیشه

نگاهی به مبانی عقلی ولایت فقیه

قسمت دوم

سید محمد روحانی

اشاره

ذهن پویا و کنجکاو جوانان و نوجوانان ما در موضوعات متفاوت اعتقادی، اجتماعی و فرهنگی سیر می کند و با سؤالات گوناگون مواجه می شود. یکی از این موضوعات، حکومت اسلامی و ولایت فقیه است. متن حاضر ناظر به این گونه سؤال ها طراحی شده است و می تواند مورد استفاده ی دبیران محترم باشد.

اجتهاد و تقلید محصول درک این حقیقت مسلم است که انسان دین دار گزیری و گزیری ندارد از این که همواره در هر عملی، یک بار به دین خود مراجعه کند. اگر دچار غفلت های ناشی از زندگی روزمره نباشیم، این التزام و پای بندی را در هر لحظه از زندگی خود حس خواهیم کرد. حتی وقتی که در کوچه قدم می زنیم، التزام به فقه درست مثل اعتقادات و احساسات دینی ما، همراه ما خواهد بود. مگر نه این که قدم زدن در کوچه هم احکام خاص خود را دارد؟ دست کم به عنوان دستورات مستحب یا مکروه به ما گفته اند که در بعضی جاها پای راستان را زودتر از پای چپ بردارید و در بعضی دیگر از جاها به عکس. از این هم بالاتر، مگر نه این است که در بعضی جاها - مثل ملک غضبی - حق نداریم قدم بگذاریم؟ و گاهی - مثل وقوف در ایام حج - وظیفه داریم که به بعضی از جاها حتماً وارد شویم؟ پس دین برای راه رفتن ما هم دستوراتی دارد، هم واجباتی دارد، هم محرماتی، هم مکروهاتی و هم مستحباتی و بالاخره مباحاتی.

اجتهاد و تقلید محصول درک این حقیقت مسلم است که انسان دین دار گزیری و گزیری ندارد از این که همواره در هر عملی، یک بار به دین خود مراجعه کند. اگر دچار غفلت های ناشی از زندگی روزمره نباشیم، این التزام و پای بندی را در هر لحظه از زندگی خود حس خواهیم کرد. حتی وقتی که در کوچه قدم می زنیم، التزام به فقه درست مثل اعتقادات و احساسات دینی ما، همراه ما خواهد بود. مگر نه این که قدم زدن در کوچه هم احکام خاص خود را دارد؟ دست کم به عنوان دستورات مستحب یا مکروه به ما گفته اند که در بعضی جاها پای راستان را زودتر از پای چپ بردارید و در بعضی دیگر از جاها به عکس. از این هم بالاتر، مگر نه این است که در بعضی جاها - مثل ملک غضبی - حق نداریم قدم بگذاریم؟ و گاهی - مثل وقوف در ایام حج - وظیفه داریم که به بعضی از جاها حتماً وارد شویم؟ پس دین برای راه رفتن ما هم دستوراتی دارد، هم واجباتی دارد، هم محرماتی، هم مکروهاتی و هم مستحباتی و بالاخره مباحاتی.

ضرورت التزام دائمی به دین

حقیقت این است که دین داری ما همواره با ماست. یعنی در همان حال قدم زدن هم ما دائماً در حال گفت و گو و جست و جو در فقه و دین خودمان هستیم و یا این که دست کم باید باشیم. منتها بسیاری از ما از چنین حقیقتی در زندگی خود غافلیم؛ درست همان طور که خدا همواره با ماست، ولی ما غالباً متوجه این حقیقت نیستیم. ذکر خدا برای آن است که این حقیقت را به ما یادآوری کند.

لزوم التزام به دین در امور اجتماعی

شکی نیست که مسائل اجتماعی هم به طریقه‌ی اولی، جزو مسائلی هستند که هر فرد دین دار باید التزام به دین را در آن‌ها رعایت کند. ما در هر لحظه باید ملتزم به دینمان باشیم؛ چه در مسائل اجتماعی و چه در مسائل فردی. درست همان طور که در مسائل فردی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، مستقیماً یا غیرمستقیماً فقه در زندگی ما حضور دارد و از آن جا که بالاخره در هر لحظه کاری از ما در حال سر زدن است، این کارها لاجرم روی دیگران آثاری دارد، اگر بخواهیم به دین ملتزم باشیم، باید به فقه خود مراجعه کنیم. اعمال اجتماعی شامل طیف وسیعی از اعمال و رفتار ارادی انسان است که طبیعتاً انسان دین دار در تمامی آن‌ها باید به فقه خود ملتزم باشد. فرد دین دار حق ندارد هر قانونی را وضع کند و نیز حق ندارد، زیر بار هر قانونی برود. برای او قوانین باید در چارچوب فقه قرار گیرند. دین دار حق ندارد خود را در هر رابطه‌ی اقتصادی یا نظام اقتصادی قرار دهد. حق ندارد هر ارتباط اجتماعی را بپذیرد. تمام این‌ها و بسیاری دیگر از امور زندگی اجتماعی ما، همگی باید در چارچوب فقه ما قرار داشته باشند.

گذشته از همه‌ی این‌ها، توجه داشته باشیم جامعه‌ی دینی، مثل انسان دین دار، یک پدیده‌ی جهت دار و پویاست. جامعه فقط جمع افراد گوناگون در کنار هم نیست که وقتی عده‌ای مسلمان گرد هم جمع شدند، خیالمان راحت شود جامعه‌ی اسلامی است. امت اسلامی کلیتی است که حرکت و هدف دارد و این حرکت لاجرم سمت و سوی خواهد داشت. سمت و سوی کلی جامعه‌ی دینی هم باید بر اساس دین و در چارچوب فقه قرار داشته باشد. مگر می‌شود جامعه سمت و سوی کلی نداشته باشد؟ می‌تواند و باید در این جا پرسید که: «اصلاً سمت و سوی کلی جامعه یعنی چه؟» این یکی از سؤالات ریشه‌ای در مقوله‌ی فلسفه‌ی اجتماع و فلسفه‌ی تاریخ است که در ابتدای این جلسه به آن اشاره کردم. فعلاً نمی‌خواهم به تفصیل وارد این مباحث شوم. اما حداقل مطلبی که همه به آن اذعان دارند این است که به هر حال مجموعه‌ی افعال آدم‌ها یک برابند

نهایی دارد. اسلام به عنوان یک دین، در باب این

برایند نظر دارد. همه‌ی حرف اسلام به اعمال فردی انسان‌ها منتهی نمی‌شود. می‌توان تصور کرد که برایند نهایی اعمال انسان‌ها هم مورد نظر اسلام قرار داشته باشد.

پس هر جامعه‌ای یک مسیر و سمت و سوی کلی دارد و نمی‌تواند هم نداشته باشد. تشکیل جامعه‌ی دینی به این جا ختم نمی‌شود که یک جهان بینی به آدم‌ها معرفی کنیم تا بر اساس آن در کنار هم زندگی کنند. این تازه شروع ماجراست. مسئله‌ی مهم‌تر این است که: این افراد با این جهان بینی در کنار هم زندگی می‌کنند و مناسبات خود را با افراد دیگر شکل می‌دهند که چه بشود؟ این شکل دیگری از همان سؤال اساسی زندگی است که هرکس باید از خودش بپرسد: «اصلاً من برای چه زندگی می‌کنم؟» همان طور که فلسفه‌ی زندگی فردی با دین معنا پیدا می‌کند، فلسفه‌ی زندگی اجتماعی هم باید معنایش را از دین بگیرد. بنابراین، هر جامعه‌ی دینی سمت و سو و آرمان‌هایی دارد که در تمام این‌ها ناگزیر باید به دین و در نتیجه به فقه التزام داشته باشد.

جایگاه ولایت فقیه در التزام به دین

حالاً می‌توانیم یک قدم دیگر برداریم و به سؤالات اصلی خود درباره‌ی ماهیت حکومت دینی و همین طور ولایت فقیه، پاسخ دهیم. این جمله‌ی حکیمانه‌ی حضرت آیت الله جوادی آملی را شنیده‌اید که بارها گفته‌اند: «ولایت فقیه در حقیقت ولایت فقه است» و نه حتی شخص فقیه، و حکومت حکمت است، نه حتی شخص حکیم. ولایت فقیه به تعبیر دقیق، همان ولایت فقه و فقاهاست. در حقیقت، ولایت فقیه چارچوبی است که التزام جامعه‌ی اسلامی و آحاد مسلمانان را به فقه و در واقع به دین خود تأمین می‌کند.

امام خمینی (ره)، به عنوان مهم‌ترین نظریه پرداز این اندیشه، ولایت فقیه را دنباله‌ی عقلی و کلامی مسئله‌ی امامت - که یکی از اصول مذهب ماست - تلقی می‌کردند. از نظر ایشان، وقتی بخواهیم به عنوان یک مسلمان، به جامعه‌ی بی‌پوندیم - که گفتیم غالباً گزیری هم از این امر وجود ندارد - باید در تمامی شئون آن جامعه، التزام به دین و در نتیجه پای بندی به روش شناسی فقه لحاظ شود. ساختار حکومت باید به نحوی تنظیم شود که در تمام امور، پای بندی به دین و فقه حفظ شود. فعلاً فرض کنید برای این منظور، یک فقیه را در رأس همه‌ی امور جامعه قرار دهیم. از این نقطه نظر چندان تفاوتی نمی‌کند که کدام یک از فقها در رأس امور باشند. همین که یک فقیه با قابلیت کافی برای رهبری جامعه در رأس امور باشد، کافی است. منظور از قابلیت کافی برای رهبری جامعه این است که فقیه مورد نظر ما بتواند با تکیه بر فقهش حکومت کند، نه این که فقط از پاره‌ای معلومات برخوردار باشد. قرار دادن یک فقیه جامع الشرایط در رأس

این جمله‌ی حکیمانه‌ی حضرت آیت الله جوادی آملی را شنیده‌اید که بارها گفته‌اند: «ولایت فقیه در حقیقت ولایت فقه است» و نه حتی شخص فقیه، و حکومت حکمت است، نه حتی شخص حکیم

حکومت، راهکارهای عملی و ممکن برای رسیدن به حداقلی است که در تحقق حکومت اسلامی به آن محتاجیم.

البته شاید بتوان مدل‌های بهتری را هم پیشنهاد کرد؛ مثلاً این که اگر چندین مجتهد جامع‌الشرایط برای رهبری جامعه وجود داشت، آن‌گاه فقیهی را در رأس امور قرار دهیم که از محبوبیت بیشتری میان مردم برخوردار است. رعایت این حداقل، چیزی است که دین‌داری ما آن را ایجاب می‌کند. همان‌طور که در مسائل فردی، اگر کسی خودش فقیه نباشد، باید به یک فقیه عادل مراجعه کند، در امور اجتماعی هم وضع از همین قرار است.

ضرورت تلاش فقیه برای تشکیل حکومت دین

بر این اساس، امام خمینی معتقد بودند که فقها باید بدانند که التزام آن‌ها به دین ایجاب می‌کند برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند و برای این موضوع اهمیت خاصی قائل شوند. نباید فوراً بگوییم این کار سخت است و از ما بر نمی‌آید. این کار هر قدر هم که سخت باشد، باید به آن همت گماشت. زیرا بخش مهمی از دین‌داری ما در گرو آن است. اگر درست نگاه کنید، نماز خواندن هم کار سختی است. مگر ایستادن در برابر خداوند قهار جبار کار آسانی است؟ اگر این کار آسان بود، چه طور از امامان ما نقل است که گاهی به هنگام نماز چنان بودند که گویی جان آن‌ها در حال بیرون شدن از بدنشان است؟ حج گزاردن واقعی هم سخت است. مگر از امام ششم ما روایت نشده است که گاه لبیک گفتن هم برایش صعب می‌نمود؟ پس آیا می‌توان به استناد سخت بودن تشکیل حکومت دینی از آن دست کشید؟ در این صورت چرا از نماز و حج دست نکشیم؟

امام خمینی معتقد بودند، همان‌طور که نماز و حج مورد اهتمام دین است، جامعه و حکومت هم مورد اهتمام است. به همان دلیلی که باید به نماز ایستاد، باید برای تحقق حکومت اسلامی هم قیام کرد. و همان قدر که نماز ما ممکن است ایده‌آل نباشد، حکومت ما هم ممکن است ایده‌آل نباشد. اما سختی کار و ایده‌آل نبودن حکومت هرگز دلیل کافی برای ترک کردن آن نیست. دین‌داری ما حکم می‌کند که در جمیع شؤون زندگی خود به دین خدا ملتزم باشیم. پس چاره‌ای جز ایجاد حکومت اسلامی وجود ندارد. هر مسلمانی اگر بخواهد مسلمانانه زندگی کند، درخصوص جامعه و «روابط اجتماعی» هم باید به دین خود التزام داشته باشد. یکی از اساسی‌ترین - بلکه اساسی‌ترین - ارکان اجتماع دینی، حکومت اسلامی است. شرط ضروری برای اسلامی بودن یک حکومت این است که در تمامی ارکان آن و نیز در جهت‌گیری کلی جامعه،

«التزام به فقه» رعایت شود. کمترین شرط تحقق

این التزام هم آن است که یک فقیه جامع‌الشرایط در رأس

همه‌ی امور جامعه قرار داشته باشد. در غیر این صورت زندگی ما دینی نیست. این سخن نه یک وعظ و خطابه و اندرز که حقیقتی مسلم، منطقی و فلسفی است که از تحلیل ماهیت دین و دین‌داری معلوم می‌شود.

حال تصور کنید که یک مسلمان بخواهد به جامعه‌ای پیوندد. قبلاً گفتیم، معنای پیوستن به یک جامعه این است که بپذیرد با دسته‌ی مشخصی از افراد، در هنگام بروز هرگونه اختلاف، رفتار توافق‌شده‌ای داشته باشد.

اولاً باید توجه داشته باشیم که پیوستن این مسلمان به آن جامعه، خود عملی است که باید در چارچوب فقه و بر مبنای آن صورت پذیرد. ثانیاً مسلمان نمی‌تواند بر سر رفتاری توافق کند که در چارچوب فقه او نباشد. ثالثاً جهت‌گیری کلی جامعه‌ای که مسلمان به آن می‌پیوندد نیز باید در چارچوب فقه او قرار گیرد. پس فرد مسلمان برای پیوستن به یک جامعه باید از فقه خود نظر بخواهد، درخصوص قواعد و مناسبات حاکم بر آن جامعه هم باید از فقه خود نظر بخواهد و بالاخره مسیر کلی جامعه‌ی او نیز باید مورد تأیید فقهش باشد. معنی این سخن آن است که پیوستن یک مسلمان به یک جامعه، دقیقاً معادل قرار گرفتن او تحت رهبری یک فقیه خواهد بود. بنابراین، بودن یک مسلمان در یک جامعه، منطقی‌اً عین داشتن یک ولی فقیه است و از این امر هیچ‌گزینه‌ی متصور نیست.

تمام سخن ما این است که مسلمان همان‌گونه که برای اعمال فردی خود راهی ندارد جز این که به فقه خود مراجعه کند، برای اعمال اجتماعی خود نیز باید همین روش را در پیش گیرد. اگر ما تاکنون متوجه ضرورت وجود ولی فقیه در زندگی اجتماعی خود نشده‌ایم، دقیقاً به دلیل عدم دقت کافی در «زندگی دینی» و «لوازم منطقی آن» است. در حقیقت اغلب ما بیش از آن که مسلمان اعتقادی باشیم، مسلمان شناس‌نامه‌ای هستیم و از یک مسلمان شناس‌نامه‌ای اصلاً عجیب نیست که متوجه عمق دین‌داری در زندگی خود نباشد. همان‌گونه که بسیاری از اعمال فردی ما خالی از بینه است، اعمال اجتماعی ما هم فاقد بینه‌ی دینی است. و درست از آن‌جا که دغدغه‌ی سعادت و لزوم معرفت نفس را در زندگی مان فراموش کرده‌ایم، بسیاری از ابعاد زندگی ما آن‌چنان که باید بر آموزه‌های دینی ما منطبق نیست.

اکنون به قسمت حساس‌تر بحث نزدیک می‌شویم. به خاطر داریم که گفتیم: انسان‌ها هیچ‌گزینه‌ی دیگری از اراده داشتن و عمل کردن ندارند، و همین‌چنین هر عملی که از کسی سر می‌زند، لاجرم آثاری روی دیگران باقی می‌گذارد. معنی این سخن آن است که اعمال فردی ما همواره دارای جنبه‌های اجتماعی است. از طرف دیگر، هر عمل اجتماعی ما هم در نهایت به صورت عمل و اراده‌ی فردی ما محقق می‌شود. پس هر عمل اجتماعی ما دارای جنبه‌های فردی است. نتیجه این که هیچ‌مرز معینی میان اعمال فردی و اجتماعی

از دیدگاه امام خمینی، وقتی فقیهی واجد شرایط، برای رهبری جامعه قیام کرد، تا وقتی که آن فقیه براساس فقه خود جامعه را رهبری می‌کند، هر دستوری که بدهد و در هر زمینه‌ای که باشد، مطاع است

ولی فقیه تا وقتی که شرایط لازم را دارد، ولایتش مطلقه است و وقتی شرایطش را نداشت، اصلاً ولایتی نخواهد داشت

محدوده‌ی اختیارات ولی فقیه

استدلال کلی برای این موضوع، مبتنی بر همان تحلیلی است که از ماهیت جامعه به دست می‌آوریم. گفتیم: بودن در جامعه یعنی توافق مشترک بر سر هر اختلاف احتمالی. سپس اضافه کردیم که در جامعه‌ی اسلامی، این توافق باید براساس اسلام و طبق اسلام انجام شود و علاوه بر آن، باید مسیر کلی اجتماع هم در چارچوب اسلام باشد. پس ولی فقیه کسی است که هنگام بروز هر اختلاف احتمالی میان افراد، با حفظ التزام به دین، حکم می‌کند. بنابراین، تا وقتی که اختلافی میان افراد وجود نداشته باشد هیچ، ولی به محض تحقق هر اختلافی - هر چه که باشد - بنا به فرض، باید به او مراجعه کرد. پس دستور او می‌تواند در قبال هر موضوعی از موضوعات زندگی ما ظاهر شود. به علاوه او باید التزام مسیر کلی جامعه را نیز نسبت به دین فراهم کند و در نحوه‌ی فراهم آوردن این التزام، باز اگر اختلافی نباشد که هیچ، وگرنه در صورت بروز هر اختلافی بنا به فرض، حکم او جاری است. پس باز هم دستورات او می‌تواند در هر امری از امور زندگی ما ظاهر شود. بنابراین دیگر چه جایی برای مقید بودن ولایت او باقی می‌ماند؟

بنا به آن چه گفتیم، منطقاً نمی‌توان حوزه‌ی اختیارات ولی فقیه را به هیچ قیدی محدود کرد. اما فراموش نکنید که این شخص شما هستید که در هر لحظه از زمان باید تشخیص بدهید، فلان کس شرایط لازم برای ولی فقیه بودن را دارد یا ندارد. اشتباه نشود! قرار نیست معنی نظارت بر ولی فقیه این باشد که هر وقت دستوری داد که مطابق میل ما نبود، او را عزل کنیم. معنی نظارت ما این است که بودن یا نبودن شرایط رهبری را در او محک بزنیم. این هم بخشی از دین داری ما و وظیفه‌ای است که دین برعهده‌ی ما نهاده است. اگر برسید که چگونه باید این کار را انجام داد، خواهیم گفت از همان راهی که در آغاز او را شناختید و یا هر راه دیگری نظیر آن. ما باید همواره و از هر طریقی که می‌توانیم، تحقق شرایط لازم را برای او مورد سنجش قرار دهیم. ولی فراموش نکنیم که: تا وقتی کسی را واجد آن شرایط بدانیم، اطلاعات از تمامی دستورات او - بدون قید و شرط - عین دین داری ماست.

از همین جا معلوم می‌شود که اطاعت از ولی فقیه حتی بر تمامی مجتهدان و فقهای دیگر نیز لازم است. یعنی اگر فقیهی، فقیه دیگری را واجد شرایط لازم بداند، شرعاً باید خود را موظف بداند که از تمامی دستورات او پیروی کند؛ حتی اگر پاره‌ای از دستورات ولی فقیه مطابق با فتاوی فقهی او نباشد و یا این که با بعضی از دستورات او موافق نباشد. اگر قرار بود ولی فقیه فقط دستوراتی بدهد که همه با آن موافق باشند، یا همه‌ی فقها با آن موافق باشند که دیگر نیازی به انتخاب او نداشتیم. در مقدمه‌ی این مباحث گفتیم که اساساً جامعه آن جایی شکل می‌گیرد که میان افراد اختلاف نظر وجود داشته باشد. در جایی که اتفاق نظر حاصل باشد که اساساً مسئله‌ای وجود ندارد تا کسی بخواهد برای آن تصمیم اتخاذ کند.

اما اگر اختلاف بر سر مسائل استنباطی نباشد، بلکه یکی از آن‌ها با عقل قطعی به یقین کامل رسیده باشد که رهبر برخلاف اسلام عمل می‌کند، آن‌گاه

انسان وجود ندارد. هر عمل فردی انسان ممکن است از جهتی عملی اجتماعی به حساب آید و هر عمل اجتماعی هم در واقع به اعمال فردی انسان منتهی می‌شود. این سخن هم برخلاف ظاهرش حرف عجیبی نیست. نه این است که گاهی نماز خواندن شما در خانه - که ظاهراً یک عمل فردی است - دقیقاً می‌تواند به عنوان یک عمل سیاسی محسوب شود؟ و متقابلاً نه این است که رأی دادن شما - که ظاهراً یک عمل اجتماعی است - بالاخره متکی به تصمیم شخصی و اراده‌ی فردی شماست؟

با این حساب، وقتی به زندگی اجتماعی دینی روی می‌آوریم، یعنی تحت رهبری یک فقیه قرار می‌گیرد، نباید تصور کنیم که ولی فقیه تنها به امور اجتماعی زندگی ما کار دارد و تصمیمات فردی ما هرگز به او مربوط نمی‌شود. این درست است که در بسیاری از اوقات وضع از همین قرار است، ولی این مطلب به هیچ وجه عمومیت ندارد. این گونه تصورات به علت نداشتن تحلیل دقیقی از جامعه‌ی دینی و نسبت میان فرد و جامعه، یا اعمال فردی و اعمال اجتماعی، به وجود می‌آید.

از دیدگاه امام خمینی، وقتی فقیهی واجد شرایط، برای رهبری جامعه قیام کرد، تا وقتی که آن فقیه براساس فقه خود جامعه را رهبری می‌کند، هر دستوری که بدهد و در هر زمینه‌ای که باشد، مطاع است. یعنی منطقاً نمی‌توان برای حوزه‌ی دستورات او محدودیتی قائل شد. زیرا کار ولی فقیه عبارت است از حفظ و هدایت جامعه در مسیری که به تشخیص او با ملاک‌های دینی منطبق است. از آن‌جا که هیچ مرز قاطعی میان رفتارهای فردی و اجتماعی وجود ندارد، بنابراین ملاک تشخیص فردی بودن یا نبودن یک مطلب هم به خود او باز می‌گردد. چرا که از دو حال خارج نیست: یا در خصوص فردی و اجتماعی بودن امری از امور زندگی - هرچه که می‌خواهد باشد - اتفاق نظر وجود دارد یا ندارد. اگر اتفاق نظر وجود دارد که بحثی در میان نیست. یعنی نظر فقیه و دیگران برهم منطبق است و همه با هم زندگی را دنبال می‌کنند. ولی اگر در این خصوص اختلافی وجود داشته باشد، برای حل اختلاف چه باید کرد؟ نه این است که اساساً نقش ولی فقیه این است که در صورت بروز هر اختلافی، براساس و در چارچوب دین جامعه را حفظ کند؟ پس باز هم باید به حکم خود او مراجعه کرد. (می‌خواهیم به مسئله‌ی مطلقه بودن ولایت فقیه نزدیک شویم.) برای فقیه تنها یک محدودیت وجود دارد: این که باید دستوراتش را بر مبنای فقه خود صادر کند. این طور نیست که هرکسی که ولی فقیه شد، می‌تواند هر کاری که خواست انجام دهد. شرط‌های فقاقت، تقوا، عدالت و غیره باید وجود و تداوم داشته باشند و طبیعتاً اگر این شرایط در فقیهی جمع باشند، دستورات او برای رهبری جامعه بر مبنای شناخت او از اسلام خواهد بود. بنابراین ولی فقیه، تا وقتی که واجد شرایط فقاقت، عدالت، مدیریت و تقواست، تمامی دستوراتش درباره‌ی تمامی امور و شئون زندگی، لازم‌الاتباع است. این است معنی مطلقه بودن.

باید گفت که این شخص در واقع معتقد است که آن رهبر صلاحیت رهبری ندارد. بنابراین از نظر او، آن شخص از ولایت ساقط است و باید با او همان رفتاری را در پیش گرفت که با هر حاکم غاصب دیگری باید در پیش داشت. بدیهی است که معنی سخن ما این نیست که با بودن ولی فقیه، دیگر همه باید از ولی فقیه تقلید کنند و هیچ مجتهد دیگری حق ندارد دست به اجتهاد و استفتا بزند. هر فقیهی می تواند فتاوی خود را صادر کند. هر مقلدی هم می تواند مرجع تقلید خود را برگزیند. بحث بر سر این است که اگر میان دستورات ولی فقیه و فتاوی مراجع دیگر اختلافی حاصل شد که قابل حل نبود، دستور ولی فقیه بر فتاوی دیگران مقدم خواهد بود. یعنی اگر پذیرفتیم، کسی ولی فقیه جامعه اسلامی است، تا وقتی که شرایط لازم در او جمع است، هر دستوری که بدهد برای ما لازم الاجرا خواهد بود. به همین ترتیب، معنای ولایت فقیه این نیست که کسی حق ندارد در قبال دستورات او اندیشه کند یا حتی نظر مخالف با نظر او داشته باشد؛ هر کس می تواند هر نظری داشته باشد. ولی در مقام عمل، چنانچه معتقد باشیم رهبر دینی جامعه شرایط مورد نظر اسلام برای ولی فقیه بودن را واجد است، باید از او پیروی کنیم. اما اگر برای هر کدام از شما احراز شود آن کسی که به عنوان ولی فقیه قبول داشتید، کارهایی را از سرب بی عدالتی، بی تقوایی، هوای نفس و یا امثال اینها انجام می دهد، به طوری که دیگر صلاحیت لازم برای امر ولایت فقیه را ندارد، یا اگر برای شما احراز شود که این شخص اصلاً فقیه نیست و اطلاعات علمی لازم را برای استنباط از متون دینی ندارد، دیگر خود به خود دستوراتش برای شما مطاع نیست و او هم مانند بقیه ی کسانی است که با زور، توطئه و عوام فریبی به حکومت رسیده است و شرعاً نمی توانید از دستورات او پیروی کنید. در این صورت تنها کاری که شما باید انجام دهید این است که فقیه دیگری را بیابید که واجد شرایط باشد و برای رهبری قیام کرده باشد.^۲

اعتبار دستورات ولی فقیه

اعتبار دستورات ولی فقیه دقیقاً ناشی از اعتبار همین روش شناسی فقه است. پس نمی توان گفت که اعتبار پاره ای از احکام فقهی بیشتر از اعتبار دستورات ولی فقیه است. علت این که چنین سخنی تعجب بعضی از ما را برمی انگیزد، این است که دین داری مان عوامانه است. یعنی نماز خواندن ما بیش از آن که محصول پای بندی منطقی و عقلانی ما به روش شناسی فقه باشد، محصول تلقینات خانوادگی ماست! اما حقیقت این است که نماز خواندن به خاطر فقه بر ما تکلیف شده است.

می گویند: وقتی مرحوم میرزای شیرازی دستور تحریم تنباکو را صادر کرد. تنها جایی

که تصور نمی رفت این دستور اجرا شود، خانه ی خود ناصرالدین شاه قاجار بود. اما شاه ناگهان به خودش آمد و دید که قلیان های دربار جمع شده اند و هیچ کدام از زنانش قلیانی برای او مهیا نمی سازند! شاه با عصبانیت به یکی از زنانش گفت: چه طور به خودتان اجازه می دهید که به خاطر فتوای یک مجتهد، برخلاف خواست من که شاه مملکت و شوهر شما هستم، رفتار کنید؟ همسرش پاسخ داد: قبله ی عالم! همان کسی که مرا بر شما حلال کرده، هم او این تنباکو را حرام کرده است!

به درستی نمی دانم که این داستان واقعی است یا ساختگی، ولی به نظر می رسد که این سخن، در کمال تیزهوشی و دقت، معنای فقه و اجتهاد و جایگاه آن را در زندگی ما روشن می سازد.

پس هم چنان که امام معتقد بودند، چیزی به نام احکام اولیه یا ثانویه نمی تواند به عنوان قید و محدودیتی برای حیطه ی اختیارات ولی فقیه به حساب آید. تنها چیزی که می تواند اطلاق ولایت فقیه را مقید کند، همان چیزی است که باعث سقوط او از شرایط ولایت می شود که در واقع این هم قیدی برای اطلاق ولایت او نیست، بلکه در حقیقت چیزی از نوع سالبه ی به انتفای موضوع است. یعنی ولی فقیه تا وقتی که شرایط لازم را دارد، ولایتش مطلقه است و وقتی شرایطش را نداشت، اصلاً ولایتی نخواهد داشت.

ولایت فقیه در قانون اساسی

اکنون پس از این که مبنای اصلی نظریه ی ولایت فقیه معلوم شد، می توان درباره ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مدل های عملی برای اجرای کارآمد این نظریه بیشتر سخن گفت. از نظر امام خمینی، هر مدلی که بتواند حداقل شرایط برای حکومت اسلامی و ولایت فقیه را فراهم کند، شرعاً دارای اعتبار است. بنابراین می تواند درصدد طراحی و پیاده سازی یک حکومت تمام عیار با تمام تشکیلات لازم برای تحقق آن برآمد. و این دقیقاً چیزی است که قانون اساسی ما بر مبنای آن طراحی شده است. مثلاً از آن جایی که تشخیص یک فقیه جامع الشرایط برای عموم مردم ممکن است دشوار جلوه کند، در قانون اساسی ما ساز و کاری به نام مجلس خبرگان فراهم آمده است تا بلکه اندکی از این دشواری ها بکاهد و در عین حال، سعی شده است، با کمک این ساز و کار، در صورت وجود داشتن چندین فقیه جامع الشرایط، آن فقیهی انتخاب شود که از جایگاه محبوب تری نزد عموم مردم برخوردار است. اما به هر حال، رهبری جامعه باید در دست یک فقیه باشد و اسلام هرگز به مسلمانان اجازه نمی دهد که فارغ از تعالیم دینی خود مسیر جامعه را تعیین کنند یا مثلاً در قانون اساسی ما پیش بینی شده است که اداره ی امور جاری کشور بر رأی عمومی و توسط رییس جمهور انجام شود. ولی در عین حال، شخص رییس جمهور و همچنین عملکرد او باید مورد تأیید ولی فقیه باشد، وگرنه از نظر

اگر برای هر کدام از شما احراز شود آن کسی که به عنوان ولی فقیه قبول داشتید، کارهایی را از سرب بی عدالتی، بی تقوایی، هوای نفس و یا امثال اینها انجام می دهد، به طوری که دیگر صلاحیت لازم برای امر ولایت فقیه را ندارد، یا اگر برای شما احراز شود که این شخص اصلاً فقیه نیست و اطلاعات علمی لازم را برای استنباط از متون دینی ندارد، دیگر خود به خود دستوراتش برای شما مطاع نیست

ولایت فقیه شرط ضروری اسلامی بودن حکومت است، ولی این بدان معنا نیست که به صرف انتخاب یک ولی فقیه عادل، جامعه‌ی ما به همان شکل ایده‌آلی درآید که در آرزوی ماست

فراموش نکنیم که بحث ما یک بحث خالص عقلی بود. به همین دلیل هم بنده هیچ اشاره‌ای به روایات فراوانی که در موضوع ولایت فقیه، به آن‌ها استناد می‌شود، نکردم. سخن ما از تحلیل فلسفی ماهیت اجتماع و ماهیت اراده‌ی انسانی به دست آمد و سپس با تحلیل منطقی روش‌شناسی فقه، نتیجه گرفتیم که التزام به دین در اعمال اجتماعی لوازمی دارد که از جمله‌ی آن‌ها قبول ولایت مطلقه‌ی فقیه است. به زبان ساده‌تر، دلایل ما اثبات می‌کند که حضور فرد مسلمان در یک جامعه فقط از طریق ولایت فقیه امکان‌پذیر است و کسی که به ولایت فقیه قائل نیست، یا باید التزام به دین در پاره‌ای از شئون زندگی را نفی کند و یا باید در هیچ جامعه‌ای عضویت حقیقی نداشته باشد.

البته من قبول دارم که بسیاری از ما، نه درباره‌ی معنای دقیق التزام به دین خوب اندیشیده‌ایم و نه درخصوص معنای عضویت در یک جامعه دقت کافی به عمل آورده‌ایم. همان‌طور که دین داری ما سنتی و موروثی است، حضور ما هم در جامعه بیشتر به خاطر تلقین و تربیت است تا اراده‌ی آزاد و تفکر. ما در دین داری خود اسیر سنت‌ها و تربیت موروثی و فرهنگی خود هستیم و در شهروندی خود اسیر تبلیغات و تلقینات محیط. به همین دلیل است که شاید بعضی از ما از شنیدن این حقیقت که حضور آگاهانه و دین‌دارانه‌ی ما در یک اجتماع، مستلزم اعتقاد به ولایت فقیه است، تعجب کنیم. ولی به هر حال از نظر من این واقعیتی است که با براهین محکمی به اثبات می‌رسد.^۵

و بالاخره این که همه‌ی آن‌چه گفتیم، توضیح مبانی نظری حکومت اسلامی بود. نظریه‌ها هر چند مهم‌اند و اساسی و غفلت از آن‌ها نابخشودنی است، ولی از نظریه تا پیاده‌سازی نهایی راه بلندی پیش پای انسان است. تبعیت از ولایت فقیه، ضرورت اجتناب‌ناپذیر دین داری ماست، اگر بخواهیم اجتماعی زندگی کنیم. این تبعیت نه مستلزم معصوم قلمداد کردن اوست و نه مستلزم نداشتن اختلاف نظر با او. در واقع، هرگونه ولایت و حکومتی، برای رفع اختلافات احتمالی میان انسان‌ها به وجود می‌آید. اگر همه با هم اتفاق نظر داشتند که حکومت لازم نبود. پس می‌توان تصور کرد که بعضی از تصمیمات ولی فقیه از نظر ما اشتباه باشد. کما این که هر تصمیم دیگری هم ممکن است از نظر عده‌ی دیگری اشتباه باشد. عقل حکم می‌کند، تا زمانی که اختلافات در مقوله‌ی عقل ظنی قرار دارد. که به جرئت می‌توان گفت تمامی اختلافات ما با یکدیگر و با ولی فقیه از همین نوع است. به مدیریت صالح جامعه تمکین و در عمل از او تبعیت کنیم. در عین حال، این وظیفه‌ی ماست که او را از نظرات خیرخواهانه‌ی خود آگاه سازیم و حتی امر به معروفش نماییم. اما فراموش نکنیم، تا وقتی که یک ولی فقیه از شرایط رهبری برخوردار است، بر او واجب است که تصمیم آخر را اتخاذ کند و بر ما واجب است که از تصمیم او پیروی کنیم.

و باز تکرار می‌کنم ولایت فقیه شرط ضروری اسلامی بودن حکومت است، ولی این بدان معنا نیست که به صرف انتخاب یک ولی فقیه عادل، جامعه‌ی ما به همان شکل ایده‌آلی درآید که در آرزوی ماست. با داشتن

شرعی فاقد اعتبار است.

به همین ترتیب، درخصوص وضع قوانین یا دیگر مسائل مربوط به اداره‌ی کشور، قانون اساسی ما دستگاه‌هایی را پیش‌بینی کرده است، ولی همگی آنان باید در چارچوب رهبری ولی فقیه عمل کنند. به هر حال، این طراحی‌ها و نیز هر طراحی دیگری مشابه آن، تنها در صورتی قابل قبول‌اند که حداقل شرایط مورد نظر اسلام در آن‌ها لحاظ شده باشد.

اما به هر صورت این نکته‌ی اساسی نباید فراموش شود که التزام هر مسلمان به ولایت فقیه، شرط ضروری حضور او در هر جامعه‌ای است. یعنی بدون در نظر گرفتن ولایت فقیه، چیزی به نام زندگی اجتماعی برای مسلمان معنا ندارد. بنابراین، اعتقاد به اصل ولایت فقیه - مستقل از قانون اساسی - بخشی از دین داری ماست و طبیعتاً مقدم بر مدل اجرایی آن است. قبلاً هم گفتیم که از دیدگاه خود ولی فقیه، التزام به قانون اساسی، چیزی از نوع عهد و پیمان است که البته در اسلام به آن بسیار اهمیت داده شده است. برای پیروان آن فقیه هم، قانون اساسی تنها به اعتبار پیمانی که رهبر آن‌ها بسته مشروعیت پیدا می‌کند. طبیعتاً برای مخالفان آن فقیه هم، پیمان‌نامه‌ی قانون اساسی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا چارچوب حضور و فعالیت آن‌ها را در سطح اجتماع معین می‌سازد. اگر این نکته به روشنی درک شده باشد، دیگر مجادله‌ای تحت عنوان این که آیا ولی فقیه ورای قانون اساسی است یا دون آن، صورت نخواهد گرفت.^۴

بد نیست در انتهای سخن به یک موضوع دیگر هم اشاره کنم. گاهی دیده می‌شود که پاره‌ای از نویسندگان و گویندگان، از کنار مسئله‌ی ولایت فقیه به صرف گفتن این که این نظریه هم حداکثر در حد یک نظریه‌ی فقهی است، عبور می‌کنند.

در این جا نمی‌خواهم به تفصیل وارد نظریات یک یک فقهای شیعه شوم. در واقع اطلاعات کافی برای این کار را هم ندارم. ولی امیدوارم پاره‌ای از منابعی که خدمتان معرفی خواهم کرد، بتواند در این خصوص کمک‌تان کند. تنها نکته‌ای که مایلم مجدداً بر آن تأکید کنم این است که مسئله‌ی ولایت فقیه را به عنوان یک مسئله‌ی استنباطی و اجتهادی تلقی کردن، شاید از اساس نابجا باشد. قبلاً هم گفتم که امام خمینی معتقد بودند این مسئله از نوع مسائل عقلی و کلامی و از فروع مسائل است. امامت است که جزو اصول اعتقادات ما به حساب می‌آید و تقلید کردن در آن جایز نیست.

ممکن است پاره‌ای از فقها از زاویه‌ی خاصی به بعضی از منابع نقلی ما مراجعه کرده و در آن خصوص استنباطاتی ارائه داده باشند. برای مثال، فصولی در متون روایی ما وجود دارد که در آن از امامان ما نقل شده است که شیعیان حق ندارند اختلافاتشان را نزد قاضی غیر شیعه ببرند. این روایات و مانند آن‌ها، در حقیقت منبع بحث‌های نقلی در موضوع ولایت فقیه است. حال ممکن است فقهی در درستی اسناد این روایات یا دلالت آن‌ها بر مسئله‌ی ولایت فقیه تردید کند. بنابراین چنین فقهی ممکن است ادله‌ی موجود برای اثبات ولایت مطلقه‌ی فقیه را کافی نداند. اما

ولی فقیه، رسالت اجتماعی ما پایان نمی یابد، بلکه تازه آغاز می شود. و جهاد در راه تربیت و رستگاری خودمان و دیگران و مبارزه با شیاطین درونی و بیرونی معنا پیدا می کند. تا زمانی که در جهاد اصغر و جهاد اکبر - هر دو - به پیروزی نرسیده باشیم، نمی توانیم انتظار جامعه ای ایده آل داشته باشیم. حتی اگر امام معصوم هم در رأس حکومت باشد، نمی توان آسوده خاطر دست از جهاد اجتماعی شست.

یک چیز دیگر را هم می دانم. می دانم که جامعه ای ایده آل را تنها کسانی خواهند دید که چشمشان به جمال آن یگانه ی هم نام و هم کنیه و از فرزندان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - روشن شود. ولی اگر روزی دامن عطراگین او را به پنگ آورم، به او خواهیم گفت که ما با رهبرمان و شهیدانمان کوشیدیم تا به آن چه که پدران تو گفته بودند، عمل کنیم. و جانم به فدایت! اگر بدانی که چه کار سختی بود؟

پی نوشت:

۱. حتماً در پاره ای از اظهار نظرها دیده اید که گاه ابراز می شود: مسئله ی ولایت فقیه، حداکثر مسئله ای فقهی است که با فتوای پاره ای از فقها تطبیق دارد و پاره ای دیگر از فقها به آن اعتقادی ندارند.

۲. و لکل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون [اعراف/۳۴].

۳. ممکن است این سؤال پیش بیاید که: اگر چنین کسی را پیدا نکنیم، تکلیف چیست؟ پاسخ این سؤال بسیار مفصل است. همین قدر اشاره کنم که این سؤال خیلی زودتر از این ها می توانست مطرح شود و اساساً این سؤال، سؤالی نیست که فقط درخصوص مسئله ی ولایت فقیه مطرح باشد. برای مثال، در همان بحث اجتهاد و تقلید می توان همین سؤال را مطرح کرد و پرسید: اگر هیچ مجتهدی وجود نداشته باشد تا از او تقلید کنیم، آن گاه چه باید کرد؟ یا مثلاً فرض کنید، مسلمانی در جزیره ای متروک سرگردان شود، به طوری که ارتباطش با متون و منابع دینی قطع شود. در این صورت، او برای انجام اعمال فردی خود چه باید بکند؟

۴. درخصوص قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و جایگاه مجلس خبرگان، این روزها شبهه ای رواج دارد که اشاره به آن خالی از لطف نیست. می گویند در قانون اساسی ما آمده است که صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان را خود ولی فقیه تعیین می کند و این یک دور منطقی پیش می آورد. چون مجلس خبرگان باید بر ولی فقیه نظارت کند، ولی شرایط نامزدهای عضویت در مجلس خبرگان توسط خود ولی فقیه معین می شود!

در این جا چند اشتباه وجود دارد: اولاً در قانون اساسی ما نیامده است که ولی فقیه باید صلاحیت نامزدهای نمایندگی مجلس خبرگان را تعیین کند. ولی فقیه فقهای شورای نگهبان را انتخاب می کند که کار نظارت بر انتخابات به عهده ی آن هاست. ثانیاً، قانون اساسی تصریح دارد که آیین نامه ی داخلی و قوانین حاکم بر مجلس خبرگان - و از جمله شرایط نامزدهای عضویت در مجلس خبرگان - توسط خود مجلس خبرگان تصویب می شود. به نظر من این یکی از نقاط هوشمندانه در طراحی قانون اساسی ماست. پس از نظر منطقی، در قانون اساسی ما دوری وجود ندارد. آن چه که باعث شده است عده ای توهم کنند که دور به وجود آمده، این است که خود مجلس خبرگان، برحسب

اعتمادی که به شش فقیه حاضر در شورای نگهبان داشته اند، از آن ها خواسته اند تا احراز شرایط نامزدهای مجلس خبرگان را برعهده گیرند. این یک وکالت دادن معمولی است که توسط خود مجلس خبرگان قابل سلب شدن است و به هیچ عنوان یک دور منطقی به حساب نمی آید. اخیراً نیز رییس وقت مجلس شورای اسلامی - حجت الاسلام کروی - طی نامه ای به هیئت رئیسه ی مجلس خبرگان، از آن ها خواست که برای رفع هرگونه سوء تفاهم، این وکالت را از فقهای شورای نگهبان پس بگیرند. آیت الله امینی نیز - به نمایندگی از هیئت رئیسه ی مجلس خبرگان - به ایشان پاسخ داد: این حق مجلس خبرگان است که عده ای را امین خود بدارند. اعضای مجلس خبرگان، فقهای شورای نگهبان را به عنوان افرادی توانا و باتقوا و با عدالت می شناسند که می توانند از پس این کار بر آیند و دلیلی نمی بینند تا این وکالت را از آن ها سلب کنند.

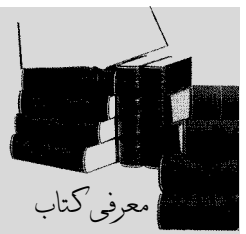
آیا مجلس خبرگان حق ندارد به دلیل اعتمادی که به عدالت عده ای از افراد دارد، از آن ها بخواهد کاری را انجام دهند؟ و آیا فقهای شورای نگهبان، هر چقدر هم مورد اعتماد افراد مجلس خبرگان باشند، حق ندارند به نیابت از جانب آن ها بعضی کارها را انجام دهند؟ قبول دارم که وضعیت فعلی اندکی توهم زاست و بجا بود تا به نحوی از این توهم اجتناب شود؛ ولی آیا این حقیقتاً یک دور لاینحل منطقی است؟

اما مسئله ی مهم تر این است که چنین گروه هایی از نظر حقوقی در تمام قوانین اساسی دنیا وجود دارند. برای مثال، استقلال قاضی را چگونه می توان تأمین کرد؟ بالاخره قاضی به نحوی و از جایی انتخاب یا منصوب می شود. در هر صورت می توان ادعا کرد که دست کم به نهاد یا نهادهایی که توسط آن ها انتخاب یا انتصاب شده، وابسته بوده است و نمی تواند استقلال لازم را داشته باشد.

این معضل آن قدرها هم لاینحل نیست. در واقع قانون اساسی خود ما هم برای حل این معضل راهی را در پیش گرفته است که بسیاری از کشورهای دیگر نیز همان راه را پذیرفته اند. و آن این که قاضی به هر نحو که انتخاب شده باشد، دیگر امکان عزل او وجود نداشته باشد. طبق قانون اساسی ما، هیچ کس حق ندارد، پرونده ای را از دست قاضی خارج کند. و به هیچ عنوان نمی توان قاضی را از حوزه ای که قضاوت می کند، به حوزه ی دیگری منتقل کرد؛ حتی توسط رییس قوه ی قضاییه. به این ترتیب سعی شده است، از نظر قانونی استقلال قضات تضمین شود.

۵. برای مطالعه ی بیشتر در این موضوع، مهم ترین کتاب همان کتاب حکومت اسلامی از امام - رحمه الله تعالی علیه - است. علاوه بر این، امام در بخش کتاب البیع درس های خارج فقهشان نیز به این موضوع پرداخته اند که این کتاب نیز هم اکنون در دست رس است. کتاب «مباحثی پیرامون وحی و رهبری» از حضرت آیت الله جوادی آملی و نیز کتاب «ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت» از ایشان، در این زمینه قابل مطالعه هستند. کتاب «فقره ی سیاسی اسلام»، اثر آیت الله مصباح یزدی و کتاب «ولایت فقیه در حکومت اسلام» از آیت الله حسینی طهرانی نیز بسیار مفید خواهند بود. «فصل نامه ی حکومت اسلامی»، منتشر شده به مسئولیت آیت الله امینی و از انتشارات مجلس خبرگان هم، حاوی مقالات متعددی در موضوع ولایت فقیه است. هم چنین، «فصل نامه ی کتاب نقد» به مسئولیت آقای رحیم پور ازغدی، مقالات بسیار مفیدی در این موضوعات ارائه کرده است.

مسئله ی ولایت فقیه را به عنوان یک مسئله ی استنباطی و اجتهادی تلقی کردن، شاید از اساس نابجا باشد. قبلاً هم گفتیم که امام خمینی معتقد بودند این مسئله از نوع مسائل عقلی و کلامی و از فروع است مسئله ی امامت است که جزو اصول اعتقادات ما به حساب می آید و تقلید کردن در آن جایز نیست



کلام فلسفی یا تحلیل عقلانی
از آموزه‌های دینی

انتقادی عرفان‌شناسی
جریان‌شناسی
نوظهور



جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

حمیدرضا مظاهری سیف

جریان‌شناسی انتقادی

عرفان‌های نوظهور

نویسنده: حمیدرضا مظاهری سیف

ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ

اسلامی

محل نشر: قم

سال نشر: ۱۳۸۷

کلام فلسفی یا تحلیل عقلانی از آموزه‌های دینی

نویسنده: محمدحسن قدردان قراملکی

ناشر: انتشارات وثوق

محل نشر: قم

سال نشر: ۱۳۸۳

نویسنده‌ی کتاب «کلام فلسفی»، کوشیده است با ارائه‌ی تحلیل‌های عقلانی و انتقادی، به تبیین آموزه‌های دینی بپردازد و هر جا که این آموزه‌ها به ظاهر با عقل در تعارض بودند، با تقدیم عقل و یا سکوت و توجیه نقل، معارضه را رفع کند. این رویکرد که به گفته‌ی نویسنده، رویکرد مورد نیاز جامعه‌ی امروز، خصوصاً قشر تحصیل کرده است، شیوه مؤلف در پرداختن به موضوعات این کتاب بوده است.

بخش اول کتاب که به مباحث هستی‌شناسی اختصاص دارد، از سه فصل با این عنوان‌ها تشکیل شده است: «برهان نظم و ارزش معرفتی آن»، «تحلیل پنج تقریر برهان صدیقین» و «نگاهی به عالم ذر».

در بخش دوم با عنوان «کثرت‌گرایی دینی و مذهبی»، به مباحثی هم‌چون «پلورالیسم دینی»، «اسلام و نسخ ادیان»، «کافر مسلمان و مسلمان کافر» و «امامت» پرداخته شده است.

در بخش سوم با عنوان «قرائت‌های مختلف از اسلام»، مباحثی هم‌چون «اسلام و تکثر قرائت‌ها» و «آموزه‌های دینی در سایه‌ی قرائت‌های مختلف» مطرح شده است.

در بخش چهارم با عنوان «قرآن پژوهی»، درخصوص زبان قرآن و برخی شبهات پیرامون آن بحث شده است.

بخش پنجم نیز به تبیین عقلانی برخی آموزه‌های دینی هم‌چون «عصمت»، «فلسفه‌ی آفرینش کافر»، «حقیقت ارتداد» و... پرداخته است. مطالعه‌ی این کتاب می‌تواند دبیران را در دفاع عقلانی از آموزه‌های دینی یاری کند تا بتوانند پاسخ‌گوی برخی سؤالات و شبهات مطرح شده درباره‌ی عقاید دینی باشند.

توسعه‌ی ابعاد مادی زندگی در جوامع مدرن، نتوانسته است از میزان احساس نیاز ریشه‌دار و همیشگی انسان زمانه‌ی ما به معنویت خواهی بکاهد. اکنون پس از سال‌ها غفلت از این نیاز فطری، مدتی است که به اقتضای بازار گرم تقاضای معنویت‌جویی، عرضه‌ی این متاع نیز رو به فزونی گذاشته است؛ به گونه‌ای که بازار جهانی فرهنگ، امروزه برای ذائقه‌ی تنوع‌خواه و سلیقه‌های رنگارنگ انسان دوره‌ی ما، نسخه‌های متنوع و جذابی می‌پسندد تا رضایت مشتریان را هرچه بیشتر حاصل آورد.

در دنیای امروز که مرزهای فرهنگی کم‌رنگ شده‌اند و سواره‌نظام پیاده‌نظام رسانه‌ای، فرهنگ غرب را در جهان می‌گستراند، جهان اسلام نیز از حضور این جریان‌های هزار رنگ منزّه نمانده است. از این رو مطالعه‌ی نقادانه‌ی فرقه‌های نوظهور، به‌خصوص آن‌هایی که در ایران پرکارترند، ضروری است و کوتاهی در این امر، زیان‌های جبران‌ناپذیری را به فرهنگ و سایر ساحت‌های حیات اجتماعی وارد خواهد کرد.

کتاب حاضر که حاصل پژوهش‌های نویسنده به منظور بررسی معنویت‌های نوپدید در عرصه‌ی فرهنگی کشور است، در هشت فصل تنظیم شده و عمده مباحث آن پیرامون بررسی و نقد آرای فرقه‌های نوظهوری هم‌چون عرفان سرخ‌پوستی، فالون دافا، مکتب اوشو، پائولو کوئیلو و نیز بررسی برخی تجربه‌های عرفانی، هم‌چون عرفان هندوئیسم، عرفان مسیحی، شمنیسم، عرفان بودایی و... است.

مطالعه‌ی این کتاب، با توجه به گسترش مکاتب مذکور در جامعه‌ی امروزی و گرایش برخی جوانان به آن‌ها، هم به دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه توصیه می‌شود تا با ضعف‌ها و انحرافات این فرقه‌ها آشنا شوند، و هم به دبیران تا با آگاه‌سازی جوانان در مورد ماهیت این فرقه‌ها، مانع گرفتار شدن آن‌ها در دام چنین مکاتب انحرافی شوند.

اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی

حسین بستان



اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی

نویسنده: حسین بستان

ناشر: پژوهشگاه و دفتر امور بانوان و وزارت کشور ۱۳۸۸

اسلام به عنوان مجموعه‌ای غنی از باورها، ارزش و احکام، رویکرد جنسیتی خاصی را به نمایش گذاشته است. دیدگاه اسلام مبتنی بر شناخت کامل تفاوت‌های جنسی حقیقی و تمیز آن‌ها از تفاوت کاذب، تفاسیر میرا از هر گونه کج‌اندیشی در باب تفاوت‌ها، ترسیم اهداف و آرمان‌های اجتماعی در راستای سعادت حقیقی انسان‌ها، رعایت عدالت و مصلحت در قانون‌گذاری است. بر این اساس مجموعه‌ای از تفاوت‌های ارزشی و حقوقی بین زن و مرد را در کنار مجموعه گسترده‌تری از همسانی‌ها تأیید و تصویب کرده است.

کتاب اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در دو بخش تفاوت‌های جنسیتی در خانواده و تفاوت‌های جنسیتی در اجتماع تدوین شده است. همسرگزینی و ازدواج، کارکردهای حمایتی و مراقبتی خانواده، مدیریت خانواده، آموزش و پرورش، جنگ بهداشت و روان عناوین برخی از فصول این کتاب هستند.

تأثیر آموزه‌های دینی بر نابرابری مالی زن و مرد، دیدگاه کلی اسلام در مورد مشارکت سیاسی زنان، چشم‌انداز فقهی بحث، سهم الارث زن، تعارض اشتغال و نقش‌های خانوادگی، دخالت شوهر در شؤون شخصی زن، ارزش‌گذاری اسلام برای پیشرفت علمی زنان، غیرت جنسی، برخی مباحث مطرح شده در کتاب هستند. در بخش پیوست‌ها نیز مباحث فقهی طرح شده است از جمله حق جنسی زن بر شوهر، و جمعیت زن، تفاوت دیه زن و مرد، سن بلوغ دختران.

مطالعه این کتاب به دبیران محترم، به منظور آشنایی با مباحث مطرح در زمینه حقوق زن و مرد توصیه می‌شود.

تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین

نویسنده: فتح‌الله نجارزادگان

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

این کتاب که دومین جلد از سلسله پژوهش‌های «تفسیر تطبیقی» است، به بررسی تفسیر در دو حوزه‌ی مبانی تفسیر و مفاهیم آیات قرآن از دیدگاه فریقین می‌پردازد. نویسنده‌ی این اثر، تفاوت دیدگاه‌های تفسیری شیعه و اهل سنت و تفاوت دیدگاه‌های شیعه با وهابیان را بررسی کرده است.

کتاب مشتمل بر پنج فصل است: فصل اول درباره‌ی کلیات و دربردارنده‌ی مباحث «معناشناسی اصطلاح اهل بیت»، «طبقه‌بندی آیات پیرامون اهل بیت»، «سیری کوتاه در پیشینه‌ی پژوهش» و «حکمت عدم تصریح نام‌آئمه در قرآن» است. فصل‌های دوم تا پنجم نیز به بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت (مائده / ۵۶-۵۵)، آیه‌ی اولی الامر (نساء / ۵۹)، آیه‌ی تبلیغ (مائده / ۶۷) و آیه‌ی اکمال (مائده / ۳) پرداخته‌اند. مباحث مقدماتی، کشف نقاط مشترک فریقین، بررسی و ارزیابی دیدگاه شیعه و سنی به طور جداگانه براساس ادله‌ی هر یک، و نیز نقد مناقشه‌ها و تردیدها درباره‌ی دیدگاه مورد پذیرش، محتوای هر کدام از فصول این کتاب است.

● مطالعه‌ی این کتاب به دبیران محترم پیشنهاد می‌شود.